

## بحران انقلابی و شکاف در بالا

هر بحران سیاسی انقلابی، در درون طبقه حاکم بازتاب می‌یابد و اختلافات و شکاف در بالا را تشدید می‌کند. در مراحل عالی‌تر این بحران، اختلافات می‌تواند نه فقط به شکاف عمیق در میان هیئت حاکمه، بلکه به شکاف در دستگاه دولتی نیز بیانجامد. تجربه انقلاب سال ۱۳۵۷ نیز به‌وضوح این واقعیت را نشان داد.

در جریان بحران سیاسی اخیر نیز که تجلی آن اعتراضات توده‌ای سرا سری بوده است، این اختلافات به‌وضوح تشدید شده اند. گذشته از ادعاهای تبلیغاتی و تکراری امثال خامنه‌ای که دست خارجی را در هر رویداد سیاسی ایران می‌بینند، جناح‌های اصلی هیئت حاکمه کوشیدند یکدیگر را مسئول و مقصر وقوع ناآرامی و رشد مبارزات و اعتراضات مردم معرفی کنند. گروه موسوم به اصلاح‌طلب ادعا کرد که اصولگرایان محرک اعتراضات و وقوع بحران بوده‌اند. جناح اصولگرا نیز، سیاست‌های کابینه روحانی را سرمنشأ بروز بحران معرفی نمود.

بحران سیاسی کنونی اما نتیجه رشد تضادهای نظم اقتصادی- اجتماعی و سیاسی حاکم است. این تضادها وقتی که به درجه ستیز می‌رسند، رامحل خود را در خارج از نظم موجود جستجو می‌کنند. توده‌ها به عرصه مبارزه علنی و مستقیم برای نفی نظم موجود روی می‌آورند و بحران سیاسی آشکار می‌گردد. لذا بانی و مسبب بحران، نظم سرمایه‌داری حاکم بر ایران و کل سیاست طبقه حاکم است و یکی از جوانب این بحران، تشدید اختلافات و بحران در میان بالائی‌ها است.

درفصحه ۲

## قوه قضائیه قاتل زندانیان است

روز شنبه ۲۱ بهمن، خانواده کاووس سید امامی فعال محیط زیست و عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق از مرگ او در زندان خیر دادند. کاووس سید امامی ۴ بهمن به اتهام "جاسوسی" که "در قالب پروژه های علمی و محیط زیستی" اسناد طبقه بندی شده کشور را در حوزه های استراتژیک جمع آوری می کردند، دستگیر و دو هفته بعد ماموران امنیتی تحت عنوان "خودکشی" خیر مرگ او را به همسر سید امامی اطلاع

درفصحه ۵

## طبقه کارگر و حداقل دستمزد سال ۹۷



© Ina

نمایش فریب‌آمیز و تکراری به اصطلاح سه جانبه‌گرایی و تعیین حداقل دستمزد توسط شورای عالی کار، بار دیگر روی صحنه رفته است. بازیگران این نمایش و تشکل‌های رسوائی که به نام کارگر در این "شورا" حضور می‌یابند و در دشمنی با طبقه کارگر هیچ دست کمی از سایر طرف‌ها (دولت و کارفرما) ندارند، هیچ‌گاه نه فقط جایی در میان کارگران نداشته اند و ندارند بلکه همواره مورد نفرت و انزجار کارگران بوده اند. این تشکل‌ها تابیدان حد رسوا و مفتضح شده اند که امروز حتی یکی از سران آن‌ها بنام حسن صادقی که جزو چاقو کشان و لمپن های اصلی پورش برنده به دفتر سندیکای کارگران شرکت واحد واقع در میدان حسن آباد تهران در ۱۹ / ۲ / ۸۴ بوده است، این تشکل‌ها را "دولت ساخته"، "کاغذی" و "لمپن تشکل" هائی می‌داند که از آن‌ها "برای تضييع حقوق کارگران استفاده شده است". شورای عالی کار با

درفصحه ۳

## افزایش بهای دلار، نتایج و چرایی آن

درفصحه ۸

## ناهنجاری‌های اجتماعی که به "هنجار" های اجتماعی تبدیل شده‌اند

ناهنجاری‌های اجتماعی لکه‌ی پلشتی‌اند بر چهره تمامی شهرها روستاهای جهان سرمایه‌داری که تنها سودایش کسب سود است و نه رفاه انسان‌ها. در این نظام، مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، به‌رغم پیشرفت‌های علمی و فنی دوران معاصر که انسان را قادر ساخته به فضا و اعماق اقیانوس‌ها دست یابد و حجم عظیمی از ثروت و رفاه را تولید کند، با انباشت ثروت در یک سو و فقر در سویی دیگر، شرایط زیست اکثر انسان‌ها را به عصر توحش نزدیکتر کرده تا سده بیست و یکم. به ویژه شرایط زیست آفرینندگان این ثروت و رفاه را در اکثر کشورهای جهان. گرچه، دولت‌های کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، بر اثر مبارزات طبقاتی طولانی، و در هراس از تکان‌های اجتماعی و شورش‌ها، به ناگزیر بخشی از ارزش اضافی دریافتی تحت عنوان مالیات را به تسکین آلام برآمده از این نظام اختصاص می‌دهند، اما این امر در مورد همه کشورها صادق نیست. و در کشورهای بسیاری این ناهنجاری‌ها تمامی عرصه‌ها را دربر گرفته و مرزهای تحمل را نیز درنور دیده‌اند.

درفصحه ۴

## زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

## بحران انقلابی و شکاف در بالا

از همین رو است که در جریان بحران کنونی بهرغم اینکه موج نخست جنبش فروکش کرده است، اما اختلافات درونی طبقه حاکم تشدید شده‌اند. در هفته‌ای که گذشت، برخی از گروه‌ها و جناح‌ها، پا را از محدوده اختلافات مرسوم پیشین فراتر گذاشتند. روحانی در سخنرانی ۲۲ بهمن، ضمن این‌که وخامت اوضاع را به رقبای خود یادآور شد و از آن‌ها خواست که اختلافات را در این شرایط بحرانی کنار بگذارند، خواستار برگزاری فرزندم درونی نظام برای حل اختلافات شد. او عوام‌فریبانه کوشید که اختناق و استبداد حاکم را نه به سیاست کل طبقه حاکم، نه به ماهیت ارتجاعی و خصلت مذهبی دولت دینی، بلکه صرفاً به جناح رقیب نسبت دهد و خطاب به رقبای خود گفت: "راه انتخابات را سهل کنید. اعتماد کنید به مردم ما. مردم را مشارکت دهید. راه را باز کنید. با مردم مدارا کنید. قواعد بازی را رعایت کنید. انتخاباتی که تمام شد، رقابت تمام شد. قواعد سیاسی جهانی را رعایت کنید. مردم را راحت بگذارید. در حریم خصوصی مردم دخالت نکنید. اگر جایی ما باهم بحث داریم مراجعه به آرای مستقیم مردم. اگر جناح‌ها اختلاف دارند، دعوا ندارد. به صندوق رأی رجوع شود."

ادعاهای روحانی یک عوام‌فریبی است. او سال‌ها در بالاترین نهاد امنیتی رژیم تصمیم‌گیرنده بوده است و اکنون نزدیک به ۵ سال به‌عنوان رئیس‌جمهوری اسلامی مجری سیاست‌های استبدادی نظم سرمایه‌داری و دولت دینی است. گویا وی در این مملکت هیچ‌کاره بوده که اکنون در نقش اپوزیسیون ظاهر شده است. مسئله مهم اما این است که او با این اظهارنظری پذیرد که اختلافات درونی طبقه حاکم به درجه‌ای رشد کرده که با روش‌های معمول تا کنونی قابل‌رفع و رجوع نیست و از همین رو، خواهان برگزاری فرزندم می‌شود. این موضع‌گیری روحانی یکی از جوانب انعکاس بحران سیاسی در درون طبقه حاکم است.

گروه وابسته به احمدی‌نژاد نیز به شکلی دیگر این اختلافات و بحران درونی را بازتاب می‌دهد. آن‌ها نیز حملات خود را به گروه‌های رقیب تشدید کرده‌اند. درحالی‌که دستگاه قضائی برای تسویه‌حساب با این گروه، در حال دستگیری و محاکمه افراد وابسته به آن است، احمدی‌نژاد که ۸ سال وردست و چاکر خامنه‌ای در اجرای سیاست سرکوب و اختناق بود، اکنون ادعا می‌کند: "انقلاب شد که عدالت باشد، انقلاب شد که مردم بتوانند آزادانه حرف بزنند و آزادانه از حق خودشان دفاع کنند، انقلاب شد که یک عده صاحب اختیارات مطلق و ملت حقیر و ذلیل نباشد. انقلاب شد که یک عده از زور سیری در حال انفجار نباشند و اکثریت ملت به مسائل اولیه زندگی محتاج نباشند."

امروز یک جوانی که به تنگ آمده است، یک مردی که در مقابل خانواده به خاطر فقر شرمند است به‌محض اینکه صدایش درمی‌آید، دستگیر می‌شود و می‌برند در زندان‌ها و افراد را بدون

ملاحظه دستگیر می‌کنند، جنازه را تحویل می‌دهند و بعد هم می‌گویند معتاد بوده است، خودکشی کرده است. رهبری هم که می‌گویند مسئولیت عملکرد دستگاه قضایی و بقیه دستگاه‌ها به عهده ایشان نیست. اما به لطف خدا به همت ملت، به‌زودی شرایط کشور به نفع ملت به نفع آرمانهای انقلاب به‌طور اساسی تغییر خواهد کرد. "وقتی که احمدی‌نژاد با این صراحت از لجن‌زار دولت دینی سخن می‌گوید، اوج بحران درونی رژیم و ورشکستگی جمهوری اسلامی را جار می‌زند.

باند‌های وابسته به جناح اصول‌گرا نیز کوتاه و مختصر به امثال روحانی و احمدی‌نژاد پاسخ دادند. مادام که دولت دینی و سیستم ولایت مطلقه حاکم است، تغییری در نظم موجود رخ نخواهد داد.

ازجمله، علم الهدی امام‌جمعه مشهد خطاب به روحانی که به اصل ۵۹ قانون اساسی رژیم برای فرزندم اشاره کرده بود، پاسخ داد و گفت:

"قبل از اصل ۵۹ اصل ۵۷ است که می‌گوید «قوای حاکم در جمهور اسلامی ایران عبارت‌اند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند» سه قوه حاکم‌اند اما زیر نظر ولایت‌فقیه همه عقده‌ها و گره‌های سردرگم با درایت رهبری حل می‌شود.

در اصل ۱۱۰ قانون اساسی، فرمان فرزندم هم از اختیارات ولی‌فقیه است. این هم به او مربوط است."

اصول‌گرای مرتجع در این مورد حقیقت را می‌گوید. دولت دینی جمهوری اسلامی، یک جمهوری پارلمانی نیست. در اینجا چیزی به نام آزادی، انتخابات، تفکیک قوا وجود ندارد. همه چیز درید قدرت یک دیکتاتور به نام ولی‌فقیه در رأس نظم استبدادی است. همه ارگان‌ها، نهادها و صاحبان مقام و منصب، مستقیم و غیرمستقیم توسط وی گماشته می‌شوند و تابع

نظر و فرامین او هستند. در این نظام بدون نظر او حتی چیزی به نفع این یا آن باند کارگزار رژیم استبدادی تغییر نمی‌کند.

تجربه چهار دهه گذشته پوچ بودن هرگونه بهبود اوضاع را به نفع توده‌های زحمتکش به همگان نشان داد. فریب اصلاح نظم موجود به پایان رسید. با شکست و رسوایی اصلاح‌طلبی و پدیدار شدن بحران انقلابی، باند‌های درونی هیئت حاکمه امثال "اصلاح‌گرا" اعتدال‌گرا، باند احمدی‌نژاد، برای بقای نظم موجود به عوام‌فریبی دیگری متوسل شده‌اند. آن‌ها از فرزندم و آزادی مردم سخن می‌گویند. اما این حرف‌ها نیز دیگر چاره‌ساز نیست. نه فقط از آن‌رو که جمهوری اسلامی نمی‌تواند جز یک رژیم سیاسی استبدادی باشد، نه فقط از آن‌رو که طبقه حاکم بر ایران به خاطر چهار دهه، ستمگری بی‌کران، جنایت و کشتار، گسترش فقر، گرسنگی، بیکاری و ویرانی که بار آورده است، نمی‌تواند گامی از استبداد، اختناق و سرکوب به عقب بردارد، بلکه بحران سیاسی، آشکارا ضرورت فوری سرنوشتی تمام نظم موجود را اعلام کرده است.

عوام‌فریبی دیگر کارساز نیست. بحران اقتصادی ژرف، حل ناپذیریش را در چهارچوب نظم موجود، به نمایش گذاشته است. سیاست‌های تمام جناح‌ها و باند‌های طبقه حاکم شکست کاملشان را به طبقه کارگر و عموم توده‌های زحمتکش مردم نشان داده‌اند. در یک‌کلام، طبقه حاکم راه‌حلی برای غلبه بر بحران‌های جامعه ندارد و در بن‌بست قرار دارد. زیر فشار تضادهایی که رامل خود را در خارج از نظم اقتصادی-اجتماعی و سیاسی موجود می‌طلبند، توده‌های زحمتکش مردم به مبارزه برای سرنوشتی این نظم برخاسته‌اند و یک بحران انقلابی شکل گرفته است. این بحران در میان بالائی‌ها نیز انعکاس یافته و اختلافات آن‌ها را تشدید کرده است. شعار فرزندم و آزادی‌خواهی جناح‌ها و باند‌های بورژوائی درون و بیرون حکومت، بازتاب این اختلافات برای غلبه بر بحران سیاسی و حفظ نظم موجود است. اما بحران سیاسی موجود یک بحران معمولی نیست که به‌سادگی بتواند با این شعارها و ادعاها متوقف شود. این بحران رشد خواهد کرد و توام با آن، اختلافات و شکاف‌های درون طبقه حاکم را باز هم افزایش خواهد داد.

کار - نان - آزادی



حکومت شورائی

**رژیم جمهوری اسلامی**

**را باید با یک اعتصاب عمومی**

**سیاسی و قیام مسلحانه بر انداخت.**



زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم



## طبقه کارگر و حداقل دستمزد سال ۹۷

دهند که اندکی از سود خود بکاهند تا این خواست و دستمزد کارگری عملی شود. اما هر کس با الفبای نظام سرمایه‌داری و کارکرد سرمایه‌شناسی داشته باشد این را می‌داند که طبقه سرمایه‌دار چنین نخواهد کرد و از سود خود صرف‌نظر نمی‌کند که بر دستمزد کارگر بیافزاید که بماند، درست برعکس، دستمزد کمتری به کارگر می‌دهد که بر سود خود بیافزاید. تمام تلاش طبقه سرمایه‌دار حاکم این بوده است و این خواهد بود تا آن جا که ممکن است سهم بیشتری از ارزش جدیدی را که طبقه کارگر در پروسه تولید ایجاد می‌کند به تصاحب خود درآورد و بخش تا حد ممکن کمتری را به عنوان دستمزد به کارگر بپردازد. با افزایش دستمزد که با سود سرمایه‌دار تناسب معکوس دارد، از سود سرمایه‌دار کم می‌شود و برعکس با کاهش دستمزد است که بر سود سرمایه‌دار افزوده می‌شود.

از این روست که سرمایه‌داران سودجو در مقابل افزایش دستمزد شدیداً مقاومت و با آن مخالفت می‌کنند و برای تنزل دائمی دستمزدها تلاش می‌کنند. هیچ سرمایه‌داری داوطلبانه و از روی رضایت دستمزد کارگر را اضافه نمی‌کند. بنابراین تحمیل خواست حداقل دستمزدی که در بیانیه تشکلهای کارگری نیز بر آن تأکید شده و یا حتا تحمیل رقم‌های پایین‌تر از آن در گرو اعمال فشار متشکل، در گرو اتحاد و مبارزه کارگران و راهاندازی یک کارزار مبارزاتی سراسری‌ست.

سطح دستمزدها در جمهوری اسلامی فوق‌العاده ناچیز و نه فقط از سطح دستمزدها در کشورهای مانند آمریکا، ژاپن و کشورهای اروپایی بسیار کمتر و گاه تا ده برابر پایین‌تر است، بلکه دستمزدهای کارگری در ایران حتا از بسیاری از کشورهای منطقه، از نمونه قطر، امارات، عربستان و حتا عراق و ترکیه نیز پایین‌تر است. کارگران و تشکلهای کارگری باید در برابر ارزان‌سازی نیروی کار و در برابر طبقه‌ای که فروش نیروی کار را به قیمت بسیار ارزان و پایین‌تر از ارزش آن بر کارگر تحمیل می‌کند، بایستند. شورای عالی کار هدف دیگری جز این ندارد که با تکرار بازی‌های هر ساله، ارزش نوین آفریده شده یک ساله طبقه کارگر را تا حد امکان یکجا به حلقوم سرمایه‌داران بریزد، اضافه ارزش بیشتری را نصیب آن‌ها سازد و سهم باز هم ناچیزتری را به طبقه کارگر اختصاص دهد، تا معیشت نازل‌تر، تیرمروزی بیشتر و فلاکت افزون‌تری را بر طبقه استثمارشده تحمیل کند. کارگران و تشکلهای کارگری باید در برابر این تلاش‌ها بایستند و برای افزایش حداقل دستمزد مبارزه متحدانه‌ای را سازمان دهند. تردیدی در این مساله نیست که طبقه کارگر در اساس برای براندازی و نابودی نظام سرمایه‌داری و محور استثمار و طبقات مبارزه می‌کند. اما مادام که هنوز قدرت سیاسی را به چنگ نیاورده و نظم موجود را برنیاوداخته است، برای بهبود شرایط معیشتی و حقوقی خود، راه دیگری ندارد جز آن‌که در چارچوب همین نظم، مبارزه کند و خواهان دستمزد بیشتر باشد. در جمهوری اسلامی بدون مبارزه متحد و یکپارچه، حتا از بهبودهای جزئی در شرایط کار



رژیم، رقمی در حول و حوش افزایش حقوق کارمندان و در بهترین حالت چیزی حدود ۱۲ تا ۱۵ درصد به حداقل دستمزدها اضافه کنند و حداقل دستمزد از ۹۳۰ هزار تومان کنونی، در نهایت به حدود یک میلیون و ۵۰ هزار تومان افزایش پیدا کند! این در حالی‌ست که حتا بر طبق سند بررسی هزینه خانوار بانک مرکزی برای سال ۹۵، متوسط هزینه یک خانوار شهری (با میانگین ۳/۳ نفر) معادل ۳ میلیون و ۲۷۵ هزار تومان بوده است. این مبلغ برای یک خانوار ۴ نفره به ۳ میلیون و ۹۰۰ هزار تومان می‌رسد. حال اگر تورم سال ۹۶ و ۹۷ را نیز در محاسبه وارد کنیم، در این صورت حداقل دستمزد برای تامین هزینه ماهانه یک خانوار ۴ نفره در سال ۹۷، بالغ بر ۵ میلیون تومان می‌شود!

این عین رقمی است که سندیکای کارگران اتوبوسرانی تهران و حومه، سندیکای کارگران کشت‌و صنعت نیشکر هفت‌تپه و "گروه اتحاد بازنشستگان" در بیانیه مشترکی که در رابط با حداقل دستمزد ۹۷ انتشار داده‌اند و مورد تایید سایر تشکلهای فعالان کارگری نیز قرار گرفته است، بر آن تأکید نموده‌اند. عموم کارگران خواهان افزایش حداقل دستمزد به بالای خط فقر هستند و این همان حداقل دستمزدی‌ست که سطح زندگی و معیشت کارگران را دست کم از زیر خط فقر خارج می‌کند. البته روشن است که "شورای عالی کار" و گروه‌های تشکیل‌دهنده آن که بی‌استثنا همه دشمن طبقه کارگرند و جز حفظ منافع طبقه سرمایه‌دار وظیفه دیگری ندارند، به این خواست کارگران و تشکلهای کارگری تن نخواهند داد. نه از آن رو که به زعم بعضی‌ها چنین امکان و پولی وجود ندارد و از توان طبقه حاکم خارج است. امکانات به حد کافی وجود دارد فقط کافی‌ست سرمایه‌داران به این رضایت

حضور همین عناصر رذل و لمپن و ضد کارگر، در روزهای پایانی هر سال مبلغی را به عنوان حداقل دستمزد سال آینده تعیین می‌کنند که مطلقاً هیچ تناسبی با سطح هزینه ماهانه کارگران ندارد به نحوی که با آن در بهترین حالت تنها می‌توان هزینه یک هفته تا ده روز را تامین کرد. روندی که با تکرار و توالی آن در ۲۸ سالی که از تصویب و اجرای قانون کار می‌گذرد، همواره خواست کارگران، نیازها و هزینه زندگی خانوارهای کارگری به‌کلی نادیده گرفته شده است. از این رو دستمزدهای واقعی و قدرت خرید کارگران پیوسته کاهش یافته، شکاف و فاصله دستمزدها و هزینه‌ها مدام عمیق‌تر و زیادتر شده است و میلیون‌ها کارگر و خانواده‌های کارگری به زیر خط فقر و گرسنگی دائمی رانده شده‌اند. اگر سهم دستمزد از هزینه تولید را که در جمهوری اسلامی بسیار پایین و ناچیز است مورد بررسی قرار دهیم می‌بینیم که همین سهم ناچیز دستمزدها، سال به سال کاهش یافته است. مطابق پژوهش "موسسه پژوهش‌های اجتماعی" (وابسته به سازمان تامین اجتماعی) در سال ۹۵، سهم هزینه نیروهای انسانی (شامل دستمزد و بیمه) از ۱۴/۶ درصد در سال ۷۳ به ۴/۶ درصد در سال ۹۲ تقلیل یافته است. همین روند در سال‌های بعد از آن نیز ادامه داشته است. کاهش دائمی سهم دستمزد از هزینه تولید، با کاهش دائمی دستمزدهای واقعی همراه بوده است. ارقام افزایش سالانه حداقل دستمزد چنان اندک و ناچیز بوده است که هیچ تأثیر بازدارنده‌ای در سقوط اکثریت کارگران به ورطه فقر و گرسنگی نداشته است. تمامی شواهد حاکی از آن است که امسال نیز طبقه حاکم و دولت این طبقه البته به یاری کارگزاران و نوکران خود در تشکلهای جاسوسی و دست‌ساز

## ناهنجاری‌های اجتماعی که به "هنجار" های اجتماعی تبدیل شده‌اند

ایران یکی از این کشورهاست. کشوری با تمامی پلشتی‌های نظام سرمایه‌داری به همراه پس‌مانده‌ترین نظام سیاسی، یعنی یک حکومت دینی. حکومتی که با تکیه بر سرنیزه هر صدای اعتراضی را در گلو خفه می‌کند حتا اعتراض به ناهنجاری‌های اجتماعی را. "ناهنجاری‌های اجتماعی" که امروزه بر اثر وفور به "هنجار اجتماعی" و امری معمول تبدیل شده‌اند.

کیست که شاهد کار کودکان در کوچه و خیابان نبوده باشد؟ مسئولانی که ابتدا وجودشان را انکار می‌کردند، و هنگامی که جای انکاری باقی نماند، به جعل آمار روی آوردند. کودکانی که بنا به تخمین‌های غیر رسمی تعدادشان به ۳ تا ۷ میلیون نفر رسیده و مسئولان "کودکان خیابانی" می‌نامندشان. گویی کودکانی‌اند بیکاره و آواره در خیابان‌ها. گرچه نه طبقه حاکم و نه دستگاه‌های دولتی از هنگام "انکار" تا "جعل آمار" از استعمارشان دریغ نورزیده‌اند. از کارفرمایان کارگاه‌های زیرزمینی و کوره‌های آجرپزی و بازاریان گرفته تا شهرداری تهران و پیمانکارانش که برای‌شان "گارت زباله‌گردی" هم صادر می‌کنند و بر حسب مصلحت هر از گاهی دستگیرشان میکنند، توهین و تحقیرشان می‌کنند، موهایشان را می‌تراشند و خانواده‌های‌شان را احضار می‌کنند. آنها همه در معرض انواع بیماری‌ها و آزارهای جسمی و جنسی قرار دارند.

کیست که در خیابان‌های شهرها به کارتن‌خواب‌ها برنخورده باشد. کارتن‌خواب‌هایی که حتا به گورها پناه می‌برند تا از شر آزار و اذیت پلیس، سرما یا اوباش رژیم در امان باشند. بی‌خانمان‌هایی که وانمود می‌شود همه معتادند و سارقین خردپیا. باز هم آمار ضد و نقیض است. در آبان ۹۵ عضو شورای شهر تهران می‌گوید سال گذشته ۲۴ هزار کارتن‌خواب اسکان داده شدند و هر ساله ۵ - ۴ هزار نفر به تعدادشان افزوده می‌شود، اما آمار غیر رسمی سال ۹۶، از ۱۵ هزار بی‌خانمان یاد می‌کند. و همین چند روز پیش نیز نسبت به افزایش زنان بی‌خانمان ابراز "نگرانی" شد.

یکی می‌گوید تعداد معتادان افزایش یافته و به بیش از ۵ / ۲ میلیون نفر رسیده است. دیگری می‌گوید چند سال پیش ۳ میلیون نفر بود که بر اثر "اقدامات" تعدادشان به ۲ میلیون ۸۰۰ هزار نفر رسیده و آن یکی اعتراف می‌کند این آمار تنها تعداد معتادان ثبت شده است و آمار واقعی معتادان بسیار بیشتر است. مسئولین، همچنین "هشدار" می‌دهند اکنون اعتیاد چنان فراگیر شده که یک ششم معتادان را زنان تشکیل می‌دهند. اما "هشدار" به چه ارگان یا مسئولانی؟ به همان ارگان‌ها و مسئولانی که با رواج فقر و بیکاری، نابودی امید به آینده و دریغ امکانات ورزشی و تفریحی از جوانان و قلاچاق بی حد و حساب مواد مخدر پدیدآورنده‌ی چنین شرایطی هستند؟

رئیس سازمان برنامه و بودجه نرخ بیکاری در شش ماه اول سال را ۷ / ۱۱ درصد اعلام می‌کند، مرکز آمار نرخ بیکاری در سال گذشته را ۴ / ۱۲ درصد، وزیر کشور در مهر ماه ۱۲

درصد و می‌افزاید که این نرخ در برخی از شهرها به ۶۰ درصد می‌رسد، اما دو روز بعد، سخنگوی دولت آمار وزیر کشور را تکذیب می‌کند! گرچه تمامی این آمارها جعلی هستند. زیرا جمهوری اسلامی افرادی را "بیکار" محسوب می‌کند که در هفته یک ساعت کار با درآمد ۳ هزار و ۷۶۰ تومان نکرده باشند، آن هم از میان جمعیت فعال؛ یعنی مجموع جمعیت شاغل و جویای کار. در نتیجه بیکارانی که خود را به هر دلیلی به ثبت نرسانده‌اند در این آمار ناپدیداند.

گرچه شاغلان نیز روزگار خوشی ندارند. کارگران و بازنشستگان، معلمان و پرستاران، کشاورزان و هر قشر و گروه دیگری از توده زحمتکش. وقتی یکی از مسئولان می‌گوید ۸۰ درصد کارگران بازنشسته حداقل بگیرند و از مجموع ۳ میلیون نفر، ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر در تأمین مخارج زندگی خود درآمده‌اند و ۹۵ درصد کارگران با قراردادهای موقت کار می‌کنند و ۶۳ درصد هم عقب‌ماندگی دستمزدی وجود دارد، آن هم دستمزدهایی که به اذعان بسیاری از مسئولان چندین برابر زیر خط فقر است، فقط گوشه‌ای از واقعیت بازگو شده است.

و آمارهای دیگر: ۷ میلیون زن سرپرست خانواده وجود دارد که اکثریت آن‌ها بیکارند و با صدقه‌های ناچیز برخی ارگان‌ها نظیر کمیته امداد امرار معاش می‌کنند؛ ۱۱ میلیون حاشیه‌نشین‌اند؛ زنان تن‌فروش که آماری درباره آن‌ها وجود ندارد. در و دیوارهای شهر که پرند از آگهی‌های فروش اعضای بدن؛ کودکان بازمانده از تحصیل بر اثر کمبود امکانات آموزشی یا ناتوانی خانواده‌ها در پرداخت هزینه‌های تحصیل مانند شهریه مدارس "رایگان دولتی" یا دفتر و کتاب و روپوش و هزینه رفت و آمد.

این جامعه نمای دیگری هم دارد. نمای برج‌های سر به فلک کشیده و ویلاها و آپارتمان‌های چند میلیارد تومانی، خیابان‌ها و پاساژهای شیک با رستوران‌ها و فروشگاه‌ها و بوتیک‌های پر از

آخرین کالاهای اروپایی و آمریکایی و اتومبیل‌های گران‌قیمتی که در خیابان‌ها ویراژ می‌دهند.

نمای اتاق‌های بزرگ با مبلمان شیک که مسئولان اجرایی رژیم روزها به برگزاری همایش و سمینار و گردهمایی و دادن "هشدار" و ابراز "نگرانی" مشغول‌اند تا بی آن که گره‌ای از مشکلات بگشایند، حقوق‌های نجومی را "حلال" کنند. درهای بسته‌ای که پشت آن‌ها معاملات بزرگ چند میلیون و چند میلیارد تومانی با زبوند و باندهای روانه حساب‌های بانکی داخلی و خارجی می‌شود یا زمین‌ها و املاکی که سندشان دست به دست می‌شود و همه از کیسه توده کارگران و زحمتکشان این سرزمین.

یا مجلسیانی در اندیشه سخت‌تر کردن زندگی بر کارگران و زحمتکشان و زنان‌اند و البته بافتن رامکاری برای چند میلیارد رشوه و اختلاس ناقابل.

یا رهبر رژیمی که وقتی استاندارش برای خالی نبودن عریضه از محرومیت‌های استان سیستان و بلوچستان می‌گوید خود را "هیچ‌کاره" می‌خواند و به دولت حواله‌اش می‌دهد. اما در برداشت ۴ میلیارد دلار از صندوق توسعه ملی "همه‌کاره" است. او با یک چرخش قلم، یک باره ۲ میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار آن را حواله امور نظامی می‌کند و به سوی چندین میلیون نفری که ریزگردها راه نفس‌شان را بسته، ۱۵۰ میلیون دلار پرتاب می‌کند؛ آن هم در شرایطی که خود این رژیم پدیدآورنده‌ی این فاجعه محیط زیستی است، تازه اگر این پول در این راه صرف شود.

آیا در جامعه‌ای که تمام ناهنجاری‌های اجتماعی به "هنجارها" بدل گشته، انفجار خشم و ناراضی‌تبی مردم غافلگیرانه است؟ نه چنین نیست. چندان که افزایش بودجه نهادهای نظامی در لایحه بودجه و اختصاص آن ۲ میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار به "تقویت بنیه دفاعی" نامنظره نیست. چرا که به ویژه با رسوایی اصلاح‌طلبان نزد مردم، این تنها ستونی است که رژیم بر آن تکیه زده و حیات‌اش به ددمنشی آن وابسته است. سران رژیم نیز می‌دانستند توفانی در راه است. توفانی که برپا می‌شود، تا ریشه آنان را برکند و این رژیم توحش و تجر را به همان اعماق تاریخی براند که از آن سر برآورده است.



## قوه قضائیه قاتل زندانیان

دادند. اتهام "جاسوسی" و ارتباط با "سرویس های بیگانه" از جمله اتهامات گل و گشادی است که در کیسه مارگیری مقامات قضایی و دادستانی رژیم به وفور یافت می شود و هر بار هم که لازم بدانند بنا بر ضرورت اتهام "جاسوسی" بر سینه دستگیرشدگان سنجاق می کنند. تا اینجا ماجرا، همه شواهد حاکی از به قتل رسیدن این استاد جامعه شناسی در زندان است. مقامات امنیتی جمهوری اسلامی نیز با تهدید خانواده و نیز با توسل به فیلمی نصف نیمه که در آن هیچ صحنه ای از "خودکشی" سید امامی ثبت نیست، نمی توانند پشت جلیلیات صحنه سازی "خودکشی" سنگر بگیرند. با این همه، چه کاووس سید امامی در زندان "خودکشی" کرده باشد و چه توسط ماموران امنیتی به قتل رسیده باشد، در اصل ماجرا هیچ تغییری نمی کند. بی هیچ تردیدی قوه قضائیه قاتل این استاد جامعه شناسی است.

آنچه در زندان های جمهوری اسلامی بطور مداوم اتفاق می افتد، اگر گوشه ای از این جنایات سیستماتیک حتی در یک رژیم بورژوازی پارلمانی رخ می داد، به استغافای رئیس قوه قضائیه، دادستانی و مسئول سازمان زندان ها منجر می شد. در جمهوری اسلامی اما، قضیه بسیار متفاوت است. در اینجا نه تنها هیچ اتفاقی نمی افتد، بلکه تجربه ۳۹ ساله نشان داده است که قاتلان و آدم کشان جمهوری اسلامی به پاس اینگونه خدمات مرگبار خود، ارتقاء مقام هم می یابند. دلیل آن هم بسیار ساده است. در جمهوری اسلامی، ما هرگز با یک قوه قضائیه مستقل، دادستانی پاسخگو و سازمان زندان های مسئول مواجه نبوده و نیستیم. سیستم قضایی جمهوری اسلامی و تمامی دستگاه های زیر مجموعه آن از بالا تا پایین انتصابی و جملگی نه تنها غیر مستقل، بلکه ابزار مستقیم سرکوبگری عریان طبقه حاکم نیز هستند.

در همین ماجرای قتل کاووس سید امامی، به رغم اینکه قوه قضائیه و دادستانی تهران مکرر بر "خودکشی" او در زندان تاکید دارند، اما در عین حال، از ابتدایی ترین خواست خانواده سید امامی که همانا کالبدشکافی مستقل از جنازه او است، به شدت مخالفت کرده و از همان آغاز راه هر گونه تحقیق و تفحص غیر حکومتی در مورد علت مرگ سید امامی را بسته اند. به وکلای خانواده او حتی اجازه بازدید از سلول سید امامی را ندادند، تا چه رسد به تحقیق و کالبد شکافی مستقل جهت دستیابی به حقیقت موضوع. اینگونه اقدامات قوه قضائیه طی ۳۹ سال گذشته، امری بسیار معمولی، متعارف و شناخته شده است. اگر غیر از این بود، مایه تعجب بود.

انتشار خبر مرگ کاووس سید امامی در زندان، یک بار دیگر موج گسترده ای از نگرانی و واکنش های اعتراضی نسبت به عدم تامین جان زندانیان در زندان های جمهوری اسلامی را ایجاد کرد. اینبار، بر خلاف اعتراضات شکل گرفته نسبت به قتل تعدادی از بازداشت شدگان خیزش انقلابی دیماه گذشته که عمدتاً در حد شبکه های اجتماعی باقی ماندند، نگرانی ها

بسیار فراتر رفت. بر خلاف بازداشت شدگان دیماه که تماماً جوانانی گمنام و از افشار پایین جامعه بودند و از این رو کشته شدن تعدادی از آنان زیر بازجویی و شکنجه از محدوده شبکه های اجتماعی فراتر نرفت، مرگ کاووس سید امامی اما، به دلیل جایگاه علمی او و نیز داشتن تابعیت کشور کانادا، واکنش های اعتراضی بسیاری را در داخل و خارج برانگیخت.

در کنار واکنش گسترده شبکه های اجتماعی و نیز ایجاد تردید و عدم پذیرش خبر رسمی "خودکشی" سید امامی توسط پاره ای از عناصر درونی رژیم از جمله حسام الدین آشنا، مشاور حسن روحانی و علی مطهری نایب رئیس مجلس، ما شاهد موج گسترده ای از اعتراضات توسط انجمن های علمی و مطالعاتی درون کشور هم بوده ایم. در محافل بین المللی نیز کانادا از جمله کشورهای بوده که نمایندگان و دولت این کشور خواهان پیگیری "حقیقت" و تحقیقات "مستقل" در مورد علت مرگ شهروند کانادایی-ایرانی خود در زندان اوین شده اند. افزون بر واکنش دولت کانادا، ما شاهد موضع تند مگدلنا مغربی در توئیتر خود نوشت: "جلوگیری مقامات از انجام تحقیقات مستقل در مورد مرگ بسیار مشکوک دکتر سید امامی نشان از یک تلاش عامدانه و برنامه ریزی شده برای پنهان کردن هرگونه شواهدی از شکنجه و قتل احتمالی دارد. او در زندان اوین، جایی که بازداشت شدگان تحت نظارت مستمر هستند و تمام وسایل شخصی از آنها گرفته می شود، بازداشت بوده و امکان خودکشی در چنین شرایطی تقریباً محال است".

در ماجرای قتل سید امامی، جعفری دولت آبادی دادستان تهران که با موجی از اعتراض نسبت به اعلام خبر "خودکشی" سید امامی مواجه بود، حتی قصور مسئولان زندان در حفظ جان او را نیز پذیرفت و اعلام کرد که، ماموران زندان تا آنجا که برایشان مقدور بوده وظایف خود را به درستی انجام داده اند. البته از جعفری دولت آبادی که بر جایگاه پیشین سعید مرتضوی نشسته است، انتظاری بیش از این نباید داشت. جعفری دولت آبادی هم یک سعید مرتضوی دیگر است. همه از یک قماش و تماماً از جنس آدمکشانی جانی و جنایتکار هستند.

در دو ماه اخیر، ما دست کم با اعلام رسمی قتل سه زندانی در ایام بازداشت مواجه بوده ایم. قتل کاووس سید امامی استاد جامعه شناسی در ۱۹ بهمن، قتل سینا قنبری و وحید حبیری از بازداشت شدگان جنبش اعتراضی دیماه گذشته که هر سه مورد توسط دادستانی به طور رسمی تحت عنوان "خودکشی" در زندان اعلام شده اند. در اتفاقات دیماه، دست کم ۸ تن دیگر از بازداشت شدگان زیر بازجویی و شکنجه کشته شدند که جمهوری اسلامی با انداختن جنازه هایشان در بیرون از زندان، اساساً منکر دستگیری آنان شد و از این بابت هیچ مسئولیتی در قبال مرگ این جوانان گمنام و تهیدست جامعه به عهده نگرفت.

در ماجرای سال ۸۸ هم، ما شاهد قتل دست کم چهار نفر از زندانیان در بازداشتگاه کهریزک بودیم. سعید مرتضوی در آن دوره دادستان تهران و متهم اصلی مرگ بازداشت شدگان بود.

به رغم آنهمه سرو صدایی که از مرگ بازداشت شدگان کهریزک در جامعه بلند شد، احمدی نژاد، سعید مرتضوی دادستان تهران و عامل اصلی فاجعه کهریزک را ابتدا در مقام ریاست ستاد مبارزه با قاچاق ارز و کالا منصوب کرد و سپس ریاست صندوق تامین اجتماعی را به او واگذار کرد. همین احمدی نژادی که اکنون از فساد و بی عدالتی در قوه قضائیه فریاد می کند و حتا نهب می زند که خامنه ای هم در مقابل ظلم دستگاه قضایی "پاسخگو" نیست. انگار دستگاه قضایی جمهوری اسلامی فقط طی ۵ سال گذشته فاسد و ظالم شده و در دوران ریاست جمهوری خود احمدی نژاد و دوره دادستانی سعید مرتضوی، دستگاهی مملو از عدالت و پاسخگویی بوده است!!

نمونه دیگر قتل زهرا کاظمی، عکاس کانادایی-ایرانی در اوین است. قتلی که توسط سعید مرتضوی در تیر ماه ۸۲ صورت گرفت. سعید مرتضوی اما، بعد از قتل زهرا کاظمی به جای محاکمه ارتقاء مقام یافت. او که تا آن زمان تحت عنوان "قاضی مرتضوی" به "قاتل مطبوعات" شهره بود، پس از ماجرای قتل زهرا کاظمی، توسط قاضی القضاات جمهوری اسلامی به مقام دادستانی تهران ارتقاء یافت. نمونه فاجعه بار دیگر، قتل نویسندگان، شعرا و هنرمندان توسط دستگاه قضایی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی است که در سال های ۷۶ و ۷۷ اتفاق افتاد. کشتاری که تحت عنوان "قتل های زنجیره ای" ای در تاریخ جمهوری اسلامی ثبت شده اند و اکنون کلیت جامعه تا حدودی از کم و کیف وقوع این قتل ها با خبر هستند. قتل هایی که فرامین فقهی آن توسط عناصری مثل محسنی اژه ای عنصر قضایی-امنیتی رژیم و دری نجف آبادی وزیر وقت اطلاعات صادر می شد و سعید امامی معاون دری نجف آبادی عامل اجرایی احکام فوق بود. با برملا شدن ماجرای قتل های زنجیره ای، سعید امامی را در زندان کشتند تا آمران قتل ها که همان مسئولان درجه اول قوه قضائیه بودند، در امان بمانند. دری نجف آبادی اگر چه از پست وزارت اطلاعات کناره گیری کرد، اما بلا فاصله توسط خامنه ای به پست های بالاتری منصوب شد.

نمونه وحشتناک تر از همه موارد فوق، قتل عام هزاران زندانی سیاسی محکوم در تابستان ۶۷ است. قتل عامی که سرانجام با گذشت بیش از دو دهه، دست کم گوشه هایی از ابعاد این فاجعه هولناک طی سال های اخیر بر ملا و بخش وسیعی از جامعه نسبت به آن آگاه شدند. در میان همه جنایات فوق، تنها نمونه ای که تاکنون هیچ رد پایی از آن در جامعه نیست، قتل بازداشت شدگان در سال های نخست دهه ۶۰ است. صدها جان گرانقدری که در سال های ۶۰ تا ۶۲ زیر شکنجه و بازجویی پرپر شدند و هر کدام از آنان در بی خبری محض در گوشه از خاک پهناور ایران دفن شده اند. در آن دوران تک صدایی جمهوری اسلامی، مقامات قضایی و دادستانی کشور، نه نیازی به عنوان جعلی "خودکشی" داشتند و نه ضرورتی برای اعلام خبر مرگ آنان به خانواده های شان را احساس می کردند. همه این فراموش شدگان، بی آنکه جامعه از عمق چنین جنایتی مطلع گردد، بی آنکه نام و نشانی از آنان در متن جامعه و شبکه های اجتماعی بر

## افزایش بهای دلار، نتایج و چرایی آن

اقتصاد حاکم باشد، سرمایه‌گذاری در بخش تولید با ریسک همراه باشد و یا نرخ سود در بخش تولید پایین باشد، چه اتفاقی برای این پول می‌افتد؟!

از سوی دیگر اقتصادی که با بحران رکود - تورمی همراه باشد، به این معنا نیز هست که قدرت خرید پول مدام کاهش می‌یابد. بنابراین پول نمی‌تواند ساکن در جایی بماند، یا باید به سرمایه (تجاری یا خدماتی) تبدیل شود، یا به صورت سپرده بانکی به بهره بانکی چشم بدوزد، یا این‌که وارد بازارهای مالی شود. یکی از راه‌های ویژه در اقتصاد به هم ریخته‌ی ایران، خرید ارز خارجی است که در هیچ کشور دیگری دیده نشده مگر در مقاطعی کوتاه و خاص.

حتا بخش مسکن نیز در ایران به‌گونه‌ای همین حکایت را دارد. در افکار عمومی از دیرباز از سرمایه‌گذاری در مسکن و خرید زمین به عنوان یک سرمایه‌گذاری مطمئن نام برده می‌شد و همین مساله گرایش را برای سرمایه‌گذاری در این بخش تقویت می‌کرد. به‌گونه‌ای که در سال‌های گذشته شاهد بودیم که قیمت مسکن در یک سال دو برابر افزایش یافت و همین موسسات مالی و حتا بانک‌ها به امید کسب سود نجومی در بخش مسکن، سرمایه‌گذاری‌های عظیمی در این بخش کردند که با رکود بخش مسکن به دلیل عدم قدرت خرید مردم، بانک‌ها و موسسات مالی یا بحران مالی روبرو شدند که عیان شدن ورشکستگی موسسات مالی (از نمونه شان‌دیز) جزئی از آن است. یا سودهایی که در سال ۹۰ و ۹۱ همین موسسات مالی با خرید دلار کردند، زمانی که با "هدفمندسازی یارانه‌ها" اعتماد به ریال به شدت کاهش یافت و این بی‌اعتمادی به اقتصاد و ریال با تشدید تحریم‌های نفتی به اوج خود رسید که منجر به بالا رفتن شدید بهای دلار و دیگر ارزهای خارجی شد، به نحوی که بهای یک دلار از ۱۱۰۰ تومان در سال ۸۹ به ۳۸۶۰ تومان در سال ۹۱ رسید و این در حالی‌ست که پول هیچ کشوری (مگر در حالت‌های استثنایی مانند ونزوئلا) در سطح جهان شاهد چنین سقوطی نبوده است.

اساسا پول به عنوان ابزاری برای تسهیل مبادله‌ی کالا بوجود آمد. پول که در روند تکاملی خود در تاریخ به شکل سکه‌های فلزی با ارزش همچون طلا و نقره درآمد بود، در ادامه و متناسب با نیازهای مناسبات اقتصاد سرمایه‌داری به شکل پول کاغذی با پشتوانه‌ی فلزات گران‌بها درآمد. در ادامه دولت‌ها انحصار چاپ پول کاغذی را در دست خود گرفته، تا امروز که هم‌زمان با انحطاط نظام سرمایه‌داری، پول نیز به غولی غیرقابل مهار تبدیل شده است. غولی که در نظام نابرابر سرمایه‌داری نشان عظمت، ثروت و شکوه اکثریتی ناچیز است.

این غول در اقتصاد بیمار سرمایه‌داری ایران که به بحران رکود - تورمی چهل ساله دچار است، تأثیرات مخرب عظیمتری داشته و بدون هیچ‌گونه تردیدی به یک بیماری غیرقابل علاج مناسبات سرمایه‌داری تبدیل شده که مانند سلول‌های



داشته و نتیجه‌ی طبیعی اقتصاد بیمار سرمایه‌داری ایران است. سیاست‌های تازه بانک مرکزی هم نتیجه‌ای نخواهد داشت جز عمیق‌تر کردن معضلات غیرقابل حل ساختاری نظام سرمایه‌داری حاکم.

برای مثال کابینه روحانی و بانک مرکزی سال‌ها این ادعا را مطرح کرده‌اند که یکی از معضلات اقتصاد ایران نرخ بالای سود بانکی است که هم باعث افزایش نقدینگی شده و هم باعث رکود. این درست، اما سیاست بانک مرکزی چیست؟ بانک مرکزی به ادعای خودش برای مقابله با افزایش نرخ برابری دلار و جلوگیری از سقوط بیشتر ریال، می‌خواهد اقدام به فروش اوراق قرضه یکساله با بهره ۲۰ درصد بکند!!! راه حل دیگر بانک مرکزی پیش فروش یکساله‌ی سکه طلا دویست و پانزده هزار تومان زیر قیمت بازار و فروش اوراق مشارکت ارزی با بهره ۴ تا ۴/۵ درصد است!! این هم راه حل‌های بانک مرکزی!! همین بودجه سال آینده خود یکی از عوامل افزایش نقدینگی است. بودجه‌ای که حجم آن نسبت به سال گذشته ۱۰ درصد افزایش داشته و کسری آن براساس بررسی مرکز پژوهش‌های مجلس ۱۳۷ هزار میلیارد تومان است. در یک کلام سیاست‌های جمهوری اسلامی نه تنها قادر نیست به این وضعیت آشفته سروسامان دهد، بلکه مدام بر عمق بحران اقتصادی ساختاری نظام حاکم می‌افزاید.

اما از نتایج افزایش بهای دلار، تشدید تورم و به دنبال آن تشدید رکود است. در روزهای گذشته قیمت اغلب کالاها به شدت افزایش یافت و این تازه آغاز کار است. به گزارش رسانه‌های دولتی قیمت انواع اتومبیل تنها در دو ساعت بین ۲ تا ۳۰ میلیون تومان افزایش یافت و حتا پس از کاهش ۱۰۰ تومانی دلار قیمت اتومبیل در روز شنبه برای بار دوم افزایش یافت (خبرگزاری تسنیم). حتا مهم نیست که کالا وارداتی است یا تولید داخل، در اقتصاد فرو ریخته‌ی ایران همه چیز به دلار ربط پیدا می‌کند. افزایش قیمت کالاها و تورم به نوبه‌ی خود منجر به کاهش قدرت خرید مردم می‌شود. کاهش قدرت خرید

سرطانی تمام وجود آن را در بر گرفته است و اگر ما می‌گوییم که هیچ‌گونه راحل سرمایه‌دارانه برای برون رفت از بحران اقتصادی حاکم در ایران وجود ندارد، ریشه در همین نگاه واقع‌نگرانه به واقعیت اقتصاد ایران دارد.

از سال ۱۳۷۰ تا کنون نقدینگی بیش از ۵۰۰ برابر گردیده، یعنی از ۲۸۶۰ میلیارد تومان در سال ۷۰ به ۱ تریلیون و ۴۴۵ هزار میلیارد تومان رسیده است و این در حالی‌ست که حجم اقتصاد ایران در بهترین حالت ۲ برابر شده و حتا در برخی از سال‌ها حجم اقتصاد ایران به دلیل رشد منفی اقتصادی کوچک شده است. با این وجود در همان سال‌ها که رشد اقتصادی منفی بود ما شاهد افزایش حدود ۳۰ درصدی نقدینگی هستیم. رشد نقدینگی در دوره ریاست جمهوری روحانی - در مجموع - حتا رکورد شکسته است. در سال ۹۴ نقدینگی ۳۰ درصد، و سال ۹۵ بیش از ۲۸ درصد افزایش یافت. سال جدید و آینده نیز چشم‌انداز افزایش نقدینگی کمتر از سال‌های ۹۴ و ۹۵ نخواهد بود. کسری بودجه کم سابقه به همراه نرخ بالای بهره‌های بانکی و رکود سنگین همه از عوامل رشد نقدینگی در سال آینده خواهند بود.

وقتی که اقتصادی در رکود بسر می‌برد، و بی‌اعتمادی سیاسی و اقتصادی نسبت به حاکمیت در جامعه وجود دارد، چه اتفاقی برای این نقدینگی می‌افتد؟ همان اتفاقی که در روزهای گذشته افتاد، با کمترین رویداد سیاسی و اقتصادی پول‌های سرگردان از این بازار به آن بازار از جمله ارزهای خارجی هجوم می‌آورند، بویره آن‌که در حافظه نزدیک مردم نیز به طور مثال رشد چند برابری دلار وجود دارد. پول به دلیل بی‌ثباتی اقتصاد، رشد تورم و غیره به دنبال راهی می‌گردد که نه تنها از قدرت خرید آن کاسته نشود بلکه در بهترین حالت افزایش نیز داشته باشد.

بنابراین افزایش بهای برابری نرخ دلار و سقوط ارزش ریال نه به دلیل "جمشید بسم‌الله" و جان‌نشین او و نه به دلیل آزاد شدن مقداری از پول سپرده‌گذاران موسسات ورشکسته مالی (آن‌چنان که سخنگوی کابینه گفت)، بلکه دلیل ساختاری

## افزایش بهای دلار، نتایج و چرایی آن



مردم نیز به رکود دامن می‌زنند. وقتی مردم پولی برای خرید نداشته باشند طبیعی‌ست که کالاها نیز بدون خریدار خواهند ماند. به خصوص که هم اکنون اکثریت بسیار بزرگ جامعه یا در مرز خط فقر قرار دارند و با زیر خطر فقر زندگی می‌کنند. طبیعی‌ست که این اکثریت بزرگ جامعه مجبورند نه تنها از مسافرت، لوازم خانه و غیره چشم‌پوشی کنند، بلکه در خرید ضروری‌ترین مواد غذایی و بهداشتی نیز امساک به خرج دهند و این‌گونه رکود اقتصادی نیز تشدید می‌شود. بدین‌ترتیب در آخر به مهم‌ترین نتیجه افزایش بهای دلار می‌رسیم، فقیرتر شدن اکثریت بزرگ جامعه و به موازات آن ثروتمندتر شدن اقلیتی کوچک. افزایش ۲۰ درصدی بهای دلار، یعنی سقوط ۲۰ درصدی ارزش ریال و سقوط ۲۰ درصدی درآمد حقوق و مزدگیران جامعه، سقوط ۲۰ درصدی سطح زندگی کارگران و زحمتکشان. اما این تنها یک روی سکه است،

روی دیگر سکه ثروتمندتر شدن یک اقلیت کوچک است. شکاف طبقاتی در جامعه‌ای که ثروت هر چه بیشتر در دست اقلیتی کوچک جمع می‌شود مدام تشدید می‌شود. نقدینگی که سالانه بین ۲۵ تا ۳۰ درصد افزایش می‌یابد، دود نشده و به هوا نمی‌رود، بلکه مدام در دستان بخش کوچکی تلنبار می‌شود، بخش کوچکی که تمام بازارها از جمله بازار ارز خارجی را به تسلط خود درآورده است. بخش کوچکی که به موازات افزایش ثروت به فکر تحکیم هر چه بیشتر قدرت سیاسی خود برای حفظ نظم موجود نیز می‌باشد. بنابر این تنها یک راه برای کارگران و زحمتکشان باقی می‌ماند و آن در هم شکستن نظم سیاسی و اقتصادی موجود است و اولین قدم اساسی در این راه سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان است.

## قوه قضائیه قاتل زندانیان است

از صفحه ۵

جای مانده باشد، در گوشه ای و یا در گورستانی بی نام و نشان دفن شده اند. با این همه، اگر روزی روزگاری اسناد این قتل‌ها برملا شوند، تردیدی نیست که در مقابل نام کشته شدگان آن سال‌ها، طبق نظریه پزشکی قانونی، علت مرگ "خودکشی" قید شده است.

افرادی مثل تاجزاده، عمادالدین باقی، عیدی، مرتضی الویری و دیگر "اصلاح طلبانی" که اکنون به درستی در "خودکشی" کاوس سید امامی تشکیک می‌کنند و همزمان از بی عدالتی قوه قضائیه و عدم پاسخگویی مقامات دادستانی داد سخن می‌دهند، خود بیش از همه در جریان چند و چون قتل زندانیان آن سال‌ها در زیر شکنجه و بازجویی هستند. از آنجایی که آنان، در سال‌های ۶۰ و ۶۱ خود جزو موثرترین نیروهای امنیتی و اطلاعاتی سیستم قضائیه جمهوری اسلامی بودند، هر یک ده‌ها نمونه از قتل‌ها را شاهد حضوری و بعضاً هدایتگر بوده‌اند. صدها بازداشت‌شدگانی که زیر شکنجه و بازجویی بدن‌های شان ریش ریش شد و به کام مرگ رفتند. این نیروهای به ظاهر اصلاح طلب امروزی که همان مسئولان امنیتی و اطلاعاتی آن سال‌ها هستند، به رغم اطلاعات وسیع و دقیقی که از مرگ زندانیان در هنگام بازجویی دارند و خود نیز در زمره عاملان آن بوده‌اند، همواره در مورد سال‌های ۶۰ تا ۶۲ و ۶۷ مهر سکوت بر لب زده و هنوز که هنوز است در حسرت بازگشت به آن سال‌ها که از آن به "دوران طلایی" خینی جلاذ یاد می‌کنند، اشک تمساح می‌ریزند.

همان روز عباس جعفری دولت‌آبادی، دادستان تهران از بازداشت چند نفر به اتهام "جاسوسی" خبر داد و گفت که این افراد "در قالب پرونده‌های علمی و محیط زیستی" اسناد طبقه‌بندی شده کشور را در حوزه‌های استراتژیک جمع‌آوری می‌کردند.

## طبقه کارگر و حداقل دستمزد سال ۹۷

اثری نخواهد بود و طبقه حاکم به افزایش حداقل دستمزد به بالای خط فقر رضایت نخواهد داد. اما از آن جا که خواست افزایش حداقل دستمزد به بالای خط فقر، یک خواست عمومی کارگری و یک خواست سراسری‌ست، از آن جا که تمام کارگران، مستقل از آن که در کدام بخش و کارخانه و چه رشته‌ای کار می‌کنند، همگی خواهان پایان دادن به زندگی فقیرانه و بهبود وضعیت معیشتی و افزایش حداقل دستمزد به بالای خط فقر هستند، لذا زمینه‌های بسیج و سازماندهی اعتراض‌های گسترده و سراسری حول این خواست، بسیار مناسب‌تر از سال‌های گذشته است. با گسترش اتحاد عمل تشکلهای کارگری حول این خواست مبرم کارگران، تبلیغ مستمر این خواست و حق کارگران برای یک زندگی بهتر، آن‌گاه سازماندهی اعتراض و

اعتصاب و برافراشتن پرچم جنبش اعتراضی برای افزایش حداقل دستمزد، می‌توان نخستین گام‌های جدی را در این زمینه برداشت. بدیهی‌ست که تشکلهای کارگری می‌توانند از تجارب کارگران بازنشسته و اعتراضات مستمر و سراسری بازنشستگان نیز استفاده کنند. خصوصاً آن‌که "گروه اتحاد بازنشستگان" نیز در این اتحاد عمل حضور دارد و یکی از امضاکنندگان بیانیه افزایش حداقل دستمزد است. تشکلهای کارگری می‌توانند، در سراسری کردن این مبارزه و سازماندهی اعتراض به دستمزدهای زیر خط فقر نقش پیش‌آزمایانه و مهمی ایفا کنند.

کارگران آگاه و پیشرو، کمیته‌های کارخانه، با سازماندهی کمیته‌های اعتصاب و کمیته‌های ویژه افزایش دستمزد نیز می‌توانند مبارزه حول

افزایش حداقل دستمزد به بالای خط فقر را در بزرگترین کارخانه‌ها و موسسات و واحدهای استراتژیک سازمان دهند. با ایجاد پیوند و ارتباط میان این کمیته‌ها و تشکیل کمیته‌های هماهنگی متشکل از کارگران آگاه واحدهای مختلف یک رشته، می‌توان اعتصابات و مبارزات متشکل فراکارخانه‌ای و هماهنگ شده‌ای را حول افزایش حداقل دستمزد سازمان داد.

تنها با اتحاد، اعتصاب و مبارزه متشکل است که می‌توان افزایش دستمزد به بالای خط فقر را بر سرمایه‌داران و کل طبقه حاکم تحمیل کرد. از یاد نبریم که طبقه سرمایه‌دار حاکم به افزایش حداقل دستمزد به بالای خط فقر تن نخواهد داد، مگر با زور و اجبار! با اتحاد و اعتصاب و مبارزه متشکل است که باید حق خود را از حلقوم این طبقه بیرون بکشیم!

## افزایش بهای دلار، نتایج و چرایی آن

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

دانمارک:

I . S . F  
P . B . 398  
1500 Copenhagen V  
Denmark

سوئیس:

Sepehri  
Postfach 410  
4410 Liestal  
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.  
شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

IBAN:  
NL08INGB0002492097  
BIC: INGBNL2A  
Amsterdam, Holland

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

[info@fadaian-minority.org](mailto:info@fadaian-minority.org)

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

[http://t.me/fadaian\\_aghaliyat](http://t.me/fadaian_aghaliyat)

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat>

آدرس سازمان در توییتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

<http://www.fadaianaghaliyat>

ای میل تماس با نشریه کار:

[kar@fadaian-minority.org](mailto:kar@fadaian-minority.org)

**KAR** Organization  
Of Fadaian (Aghaliyat)  
No 762 February 2018

نبود کار به خرید و فروش دلار روی آورده‌اند تا پاسخگوی هزینه‌های زندگی‌شان باشند - علت افزایش بهای دلار را به سودجویی برخی نسبت داده و از دستگیری "جانشین جمشید بسم‌الله" سخن گفتند.

انگاری "جانشین ولی فقیه" را دستگیر کرده‌اند که تا این حد قدرت داشته که باعث سقوط ۲۰ درصدی ارزش ریال شود. احمدی‌نژاد "جمشید بسم‌الله" را کشف کرد و روحانی که جانشین احمدی‌نژاد در ساختار قدرت است، جانشین او را!!

اما علت واقعی سقوط ارزش ریال چیست و چرا بازارهای پولی ایران این چنین دستخوش نوسان‌های شدید می‌شوند؟ مساله‌ای که بارها در رابطه با ارزهای خارجی و یا بازار بورس شاهد بوده و هستیم.

ریشه این مساله را باید در بحران اقتصادی رکود - تورمی و خصلت سرمایه‌دارانه‌ی مناسبات حاکم جستجو کرد. در اقتصاد سرمایه‌داری پول به سرمایه تبدیل می‌شود ولی اگر رکود بر

در صفحه ۶

وقتی وعده مقامات حکومتی نتوانست مانع سقوط ریال در برابر دلار آمریکا شود، چوب و چماق به میدان آمد و صحبت از دستگیری "جانشین جمشید بسم‌الله" شد. اما ثابت شده است که در اقتصاد غوطه‌خور در بحران رکود - تورمی ایران، دلار وقتی بالا می‌رود خیال پایین آمدن را نخواهد داشت، چه با چوب و چماق و چه با وعده وعید. اما چرا ریال در برابر دلار آمریکا بار دیگر این چنین سقوط کرد؟ تاثیر سقوط ارزش ریال بر سفره مردم چه خواهد بود؟

سه ماه پیش بود که بهای دلار به رکورد ۴۰۰۰ تومان دست یافت و تا ماه آذر دلار به ۴۱۰۰ تومان رسید که ۲۰۰ تومان از بهای دلار در آذر سال ۹۵ بیشتر بود. اما در هفته‌های گذشته افزایش بهای دلار در برابر ریال شتاب گرفت و در عرض کمتر از دو هفته حدود ۲۰ درصد افزایش یافت. مقامات جمهوری اسلامی هم به جای پذیرش واقعیت‌ها و بیان علت حقیقی افزایش بهای دلار به سراغ دلالتان خرد رفته و با دستگیری ۹۰ نفر از آن‌ها - که اغلب به دلیل



تلویزیون دمکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

[shora.tv@gmail.com](mailto:shora.tv@gmail.com)

بدینوسله به اطلاع علاقمندان تلویزیون دمکراسی شورایی می‌رسانیم که :

برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی روی شبکه ۲۴ ساعته تلویزیون "دیدگاه" از اول ژوئن ۲۰۱۷ برابر با ۱۱ خرداد ۱۳۹۶ به جای ماهواره هاتبرد مجددا از ماهواره یاست پخش می‌شود.

مشخصات ماهواره :

ماهواره یاه سات Satellite Yahsat

فرکانس ۱۱۷۶۶ Frequency

عمودی Polarization Vertical

سیمبل ریت ۲۷۵۰۰ Symbol rate

اف ای سی ۵ / ۶ FEC

ساعت پخش برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی :

چهارشنبه ها ساعت نه و نیم شب به وقت ایران

( ساعت ده صبح به وقت لس آنجلس و هفت عصر به وقت اروپای مرکزی )

بازپخش این برنامه : روز پنجشنبه نه و نیم صبح به وقت ایران

( ده شب پنجشنبه به وقت لس آنجلس و هفت صبح پنجشنبه به وقت اروپای مرکزی )

اینترنت :

در صورت عدم دسترسی به تلویزیون ماهواره ای ، می‌توانید از طریق اینترنت نیز برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی را مشاهده کنید .

۱- بطور زنده در ساعات ذکر شده ، در سایت تلویزیون دیدگاه و شبکه رسانه ای " جی . ال . ویز "

[www.didgah.tv](http://www.didgah.tv)

[www.glwiz.com](http://www.glwiz.com)

۲- به صورت آرشیو ، در سایت سازمان فدائیان - اقلیت :

<http://www.fadaian-aghaliyat.org/>

<https://tvshora.com/>

ساعت و زمان برنامه را به خاطر بسپارید و به اطلاع دوستان و آشنایان خود برسانید.

توجه : بینندگان عزیز تلویزیون دمکراسی شورایی جهت اطلاع ؛ سالی دو بار - در پائیز و بهار - بطور ناهمزمان در ایران ، اروپا و آمریکای شمالی ساعات تغییر می‌کنند که البته هر بار پس از چند هفته ، ساعات این سه منطقه یکسان می‌شوند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی